شرح ابیات بحث انگیز حافظ

قیصری، ابراهیم

آن دم که به یک خنده دهم جان چو صراحی‏ مستان تو خواهم که گزارند نمازم

مسعود فرزاد،1349،حافظ-صحت کلمات...2/887

[ضبط مختار]:یک سجده،این از مواردی‏ست معدود که یک‏ کلمه‏ی ناآشنا را در متن گذاشته‏ام،زیرا معتقدم آن‏قدر ارزش دارد که بدین‏ وسیله مورد بحث قرار گیرد و تکلیف نهایی آن معیّن شود.ولی به هرحال‏ در تمام این موارد معتقدم کلمه‏یی که در متن گذاشته‏ام ممکن است‏ صحیح برای متن باشد.توجه شود که صراحی در حقیقت در حالی که‏ سجده می‏کند،جان می‏دهد.همچنین«نماز«که در مصراع دوم ذکر شده‏ است،این‏جا با سجده مناسب‏تر است تا با نسخه‏ی بدل آن«خنده»باشد. نسخه«ی»که یگانه منبع من برای ضبط«سجده»در این محل است، به‏هرحال قرائت بسیار جالبی تهیه کرده خدمتی به حافظ داده است.

عباس زریاب خویی،1368،آئینه‏ی جام:390-383

ظاهر مصراع نخست چنین است که«چون صراحی به یک خنده جان‏ دهم»ولی درست نیست.تحلیل شعر باید چنین باشد:آن دم که به یک‏ خنده‏ی تو جان بدهم،می‏خواهم که چشمان مست تو بر من نماز گزارند.

دلیل این تحلیل آن است که صراحی به یک خنده جان نمی‏دهد. شراب از گلوی تنگ صراحی و قنینه با تأنی و درنگ،قل‏قل‏کنان بیرون‏ می‏آید و این عمل مدتی طول می‏کشد تا شرابی که در صراحی‏ست تمام‏ شود.این قل‏قل صراحی را-که در جای دیگر نیز گفته‏ایم-به گریه‏ی‏ صراحی تعبیر کرده‏اند و خاقانی آن را به فواق یا سکسکه تشبیه کرده‏ است.

اما نماز گزاردن صراحی چه‏گونه است؟شاعر خم‏شدن صراحی را در روی قدح یا جام،به نماز تشبیه کرده است.شراب را چنان‏که سابقا هم‏ اشاره کرده‏ایم از صراحی یا قنینه یا بلبله نمی‏خوردند،بلکه آن را پر می‏کردند مانند تنگ‏های گردن دراز امروزی و از این تنگ‏ها به قدح‏ می‏ریختند.ساقی که صراحی را به دست می‏گرفت و آن را بر روی قدح یا جام یا پیاله خم می‏کرد،حالتی ایجاد می‏کرد که شاعر از آن به نماز تعبیر کرده است.این تعبیر نماز صراحی تازه نیست و حافظ آن را از ابن المعتز گرفته است:

فقد نشر الصباح رداء توره‏ وهبت بالندی انفاس ریح‏ وحان رکوع ابریق بکأس‏ و نادی الدیک حیّ علی الصبوح‏ و حیّ الناس بطرب و شوق‏ الی وتر بکلمة فصیح

(بامداد پوششی بگسترد و دم باد بوی خوش را بپراکند.هنگام آن‏ رسید که ابریق شراب در برابر جام خم شود(رکوع کند)و خروس بانگ‏ به پا خیز برای صبوحی سر دهد.مردم از شادی روی آوردند به سیم و زه‏ تاری که شوقی گویا و فصیح آن را به سخن بیاورد).

جان دادن به خنده‏ی یار نیز در این شعر حافظ آمده است:

تو هم‏چو صبحی و من شمع خلوت سحرم‏ تبسمی کن و جان بین چه‏گونه می‏سپرم

هم چشمان یار مست است و هم صراحی پر از شراب مست است و حافظ می‏خواهد که در حین جان سپردن،چشمان مست یار بر روی او خم‏ شوند و مانند صراحی بر او نماز گزارند.مطلع این غزل چنین است:

گر دست دهد در خم زلفین تو بازم‏ چوی گوی چه سرها که به چوگان تو بازم

تکرار«بازم»در آخر هر دو مصراع و نیافتن معنی محصلی برای‏ مصراع اول با قرائت«بازم»مرا بر آن می‏دارد که حدس زنم مصراع اول‏ چنین است:«گر دست دهد در خم زلفین تو یازم».«یازیدن»به معنی‏ دست دراز کردن است شاعر می‏خواهد بگوید:«اگر دست دهد در خم‏ چوگان زلف تو دراز می‏کنم و چه سرها که در خم این چوگان هم‏چون‏ گوی می‏یازم».

علی رواقی،1370،کلک 21:92-93

[...]حافظ آرزو می‏کند که تا در آن دمادم آخر عمر و آن‏گاه که‏ زندگی را پایان یافته می‏داند و صراحی تن او می‏رود تا از شراب جان تهی‏ گردد،یعنی در آن دم واپسین که دم و جرعه‏ی آخرین را از صراحی وجود بیرون می‏ریزد،چشمان مست یار بر او نماز بگزارند.طنز قوی او نمازگزاری مست بر مرده است.خواننده‏ی گرامی از این معنی می‏تواند دریابد که نظر نویسنده‏ی آئینه‏ی جام نمی‏تواند درست باشد.حافظ آن‏ گویایی را داشته است که بتواند سخن خویش را به آسانی به خواننده‏ی‏ خود انتقال دهد.از آن رو این گمان درست نیست که گفته شود حافظ می‏خواسته بگوید فلان،نتوانسته و گفته است بهمان.کوتاهی در مولف‏ محترم آیینه‏ی جام است که چنین گمان برده است که حافظ می‏خواسته‏ بگوید:«آن دم که به یک خنده‏ی تو جان بدهم»و چون از عهده بیرون‏ نیامده این‏چنین سروده:«آن دم که به یک خنده دهم جان چو صراحی»! خنده‏ی صراحی و خروش و قهقهه‏ی صراحی کاربرد ناشناخته‏یی‏ نیست:

صراحی را ز می پر خنده می‏داشت‏ به می جان و جهان را زنده می‏داشت

خسرو و شیرن،82

از خنده‏های تلخ صراحی به کار ما جز خون دل به گردش چشم ایاغ نیست

نظیری،44

با توجه به این نمونه و شواهد بسیار دیگر که در دست داریم روشن‏ است که خنده به صراحی برمی‏گردد نه به معشوق و روشن شد که اگر در صراحی اندک شرابی باقی بماند که به اندازه‏ی یک دم یا جرعه‏یی باشد با بیرون آمدن آن جرعه‏ی شراب از صراحی دیگر صدایی از صراحی شنیده‏ نخواهد شد و خنده‏ی صراحی تا هنگامی‏ست که شرابی در آن باشد.چون‏ صراحی ظرفی‏ست با لوله با گردنی دراز و صدای خنده‏ی صراحی یا قهقه‏ و غلغل و نغمه‏ی آن هنگامی بلند می‏شود که درون دل او از خون شراب‏ پر باشد.